

# رقابت در کف کلاس

■ دکتر اسدالله مرادی  
استاد دانشگاه فرهنگیان تهران



ناشی از آن‌ها به تدریج عادی‌انگاری و نرمال‌سازی شوند. چرا؟ چون همه بیش و کم از این موضوع مهم و سرنوشت‌ساز غفلت کرده‌ایم که مسائل تربیتی را از نگاه کودک، یعنی از زاویه طبیعت و کرامت ذاتی و حقوق کودک نگاه کنیم. چه بسا ما با عزمی راسخ و نیتی خیرخواهانه کاری را برای کودکی انجام می‌دهیم، اما در فرایند آن عمل، حقوق و کرامت ذاتی آن کودک را زیر پا می‌گذاریم و به او آسیب و رنج‌های غیرلازم وارد می‌کنیم. ملاک ساده‌سنجش رفتار ما در این زمینه می‌تواند این باشد که در فرایند پیچیده تربیت، فضای «امن» کودک به مخاطره نیفتد. به هر دلیلی، فضای امن کودک در فرایند تربیت آسیب ببیند، شایسته است آن فرایند در خانه و مدرسه متوقف و با دقت بازاندیشی شود؛ چراکه وقتی خدشه‌ای به فضای امن کودک بیفتد، به طور طبیعی مواجهه او با معلمان و مربیان و والدین ناخوشایند و آسیب‌زا می‌شود و چون کودکان در برابر آسیب‌ها نه قدرت دفاع دارند و نه سازوکار جبران، این پرسش مهم، همواره می‌تواند برای همه ما مطرح باشد: «بدون رعایت حقوق و کرامت ذاتی کودک، آیا فرایند تربیت می‌تواند برای او خوشایند و سازنده باشد و کودک را به سوی رشد و تعالی و خودشکوفایی سوق دهد؟»

در اینجا هر چه مسائل جزئی‌تر و مشخص‌تر طرح شود، بهتر و کارآمدتر می‌توان به آن‌ها پرداخت. برخی از این مسائل عبارت‌اند از:

- آموزش رقابتی در مدرسه‌ها؛
- مقایسه بین دانش آموزان؛
- به وجود آوردن نورچشمی در کلاس؛
- خواندن بلند نمرات سر کلاس؛
- پرسیدن شغل والدین در کلاس؛
- جایزه دادن سر صف؛
- دادن درس و مشق سنگین؛
- تدریس‌های خشک و بی‌روح؛
- نصب تصویر کودکان در سر در مدرسه‌ها؛
- وجود میز و صندلی‌های غیراستاندارد؛
- وجود کیف و کوله‌های سنگین؛
- وجود سرویس‌های بهداشتی غیرتمیز.

دکتر اسدالله مرادی، پژوهشگر، استاد و متخصص آموزش و پرورش، نامی آشنا در میان اصحاب تعلیم و تربیت است. ایشان با نگاهی موشکافانه به مسائل و جزئیاتی از مدرسه و کلاس درس می‌پردازد که بیشتر اوقات در میان کلان‌روایت‌های آموزش و پرورش و مدرسه نادیده گرفته می‌شود و اتفاقاً واقعیت کلاس و مدرسه زائیده نگاه و توجه ما به همین جزئیات است. آموزش رقابتی و پدیده «نورچشمی» در مدرسه‌ها از مسائلی است که ایشان از کف کلاس برگرفته و از زاویه نگاه کودک و همچنین توجه به حقوق و کرامت ذاتی کودک به آن پرداخته است. با سپاس از دکتر مرادی برای انتشار مطلبشان در این شماره از نشریه مدرسه ما، شما را به خواندن مقاله ایشان دعوت می‌کنم.

## به جای مقدمه!

سال‌ها بود تصور می‌کردم اگر شخص وزیر آموزش و پرورش و کارشناسان ارشدش و مؤلفان کتاب‌های درسی و نیز اصحاب علوم تربیتی به مدرسه‌ها بروند و از نزدیک با مشکلات و مسائل مدرسه مواجه شوند و آن مسائل را بازتاب دهند، دقیق‌تر و مؤثرتر می‌توان برای مسائل و آسیب‌های مدرسه چاره‌اندیشی کرد؛ اما گذشت زمان به من چیز دیگری فهماند. در نهایت، از این نظر خام اولیه خود عدول کردم. آنگاه صدها ساعت پیرامون مسائل آموزش و پرورش با دانشجویان و معلمان و والدین به بحث و گفت‌وگو نشستیم. بارها به زمین گرم و تفتیده مسائل مدرسه خوردم تا به این اندیشه برسیم که اگر ما «مسئله» نداشته باشیم، ولو هر روز هم که به مدرسه برویم، ممکن است حضورمان سودی برای آن کودک آسیب‌دیده از مدرسه نداشته باشد.

اکنون چند سالی است به این باور رسیده‌ام که کوهی از مسائل در خانه و مدرسه بر سر کودکان آوار می‌شود؛ گاه با خیرخواهانه‌ترین نیت‌ها و صرف هزینه‌های سنگین. از همه مهم‌تر و جان‌فرساتر اینکه بسامد و فراوانی این مسائل و درهم‌آمیختن آن‌ها با نیت‌های خیر و تبلیغات چشم‌نواز مؤسسات آموزشی ذی‌نفع، دست‌به‌دست هم داده‌اند تا مسائل مدرسه و آسیب‌های

**اگر ما «مسئله» نداشته باشیم، ولو هر روز هم که به مدرسه برویم، ممکن است حضورمان سودی برای آن کودک آسیب‌دیده از مدرسه نداشته باشد.**

## آموزش رقابتی و پدیده نورچشمی

به نظرم الگوی آموزش رقابتی در مدرسه‌ها و سلطه (هژمونی) و سروری این الگو در تمام سطوح نظام آموزشی ما، از دوره ابتدایی تا دوره دکترا، و نیز آسیب‌های آن برای کودکان در مدرسه نیاز به بازاندیشی و واشکافی دارد. این الگوی فراگیر و مسلط آموزشی، مادر بسیاری از مسائل و بی‌عدالتی‌ها در آموزش و پرورش است، به‌ویژه بی‌عدالتی‌های نرم‌افزاری و انسانی. یکی از مهم‌ترین این بی‌عدالتی‌ها پدیده «نورچشمی» در مدرسه است. بررسی پدیده نورچشمی و سوگلی در آموزش و پرورش اضلاع پیچیده و تو بر تویی دارد. نمی‌دانم آیا به‌درستی و کما هو حقه می‌توان مسائل و آسیب‌های آن را مطالعه و تحلیل کرد یا نه!

پدیده نورچشمی در کلاس درس با الگوی آموزش رقابتی

و قبولی در آزمون سراسری و آینده‌شغلی دانش‌آموز و انگاره‌های تربیتی خانه و مدرسه سخت‌گیر خورده است. بازکردن این کلاف سردرگم مصداق «آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها» ست. سعی می‌کنم با رویکرد پدیدارشناسانه و چند مثال عینی این موضوع را به اختصار شرح و بسط دهم. طی سال‌های گذشته، در کارگاه‌هایی که با معلمان ارجمند داشته‌ام، همواره یکی از پرسش‌های اصلی‌ام از آنان این بوده است که نظرشان درباره رقابت در کلاس و مدرسه چیست. پاسخ فوری بیشتر آن‌ها این بوده

**چراکه وقتی خدشه‌ای به فضای امن کودک بیفتد، به‌طور طبیعی مواجهه او با معلمان و مربیان و والدین ناخوشایند و آسیب‌زا می‌شود و چون کودکان در برابر آسیب‌ها نه قدرت دفاع دارند و نه سازوکار جبران، این پرسش مهم، همواره می‌تواند برای همه ما مطرح باشد: «بدون رعایت حقوق و کرامت ذاتی کودک، آیا فرایند تربیت می‌تواند برای او خوشایند و سازنده باشد و کودک را به سوی رشد و تعالی و خودشکوفایی سوق دهد؟»**

است که با رقابت سالم و سازنده موافق‌اند. وقتی می‌پرسم: «چرا؟» توضیح می‌دهند که برای پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان این رقابت سازنده و سالم ضروری است، به‌خصوص که این رقابت ضامن قبولی دانش‌آموزان در مدرسه‌های خاص و به‌دنبال آن، قبولی در آزمون سراسری و دانشگاه است. از همه مهم‌تر اینکه خانواده‌ها نیز از این الگوی آموزش رقابتی راضی‌اند و حتی برای آن فراوان هزینه می‌کنند تا فرزندشان در مدرسه‌های خاص و ویژه و در نهایت در بهترین رشته‌های دانشگاهی موردنظرشان قبول شود. توگویی در الگوی آموزش رقابتی همه راضی هستند و به‌صورت‌های پیدا و پنهان از آن حمایت می‌کنند، از حکومت و مدرسه گرفته تا صدا و سیما و خانواده‌ها و مؤسسات آزمون سراسری و غیره.

به همین دلیل است که می‌گویم این الگوی آموزشی مثل کلافی سردرگم است و روشنگری پیرامون آن دشوار می‌نماید. همه‌ذی‌نفعان آموزش و پرورش، با اهداف و منافع متعارض، گرد کودکان ما با این الگوی آموزشی حلقه زده‌اند. البته در این همه‌مهمه و غوغا صدا به صدا نمی‌رسد و طبیعی است که پرسیدن از حال کودک در مدرسه خلاف عادت به نظر می‌رسد. چنان‌که به‌دشواری می‌توان پرسید: «این الگوی آموزش رقابتی در مدرسه برای کودکان خوشایند و سازنده است یا ناخوشایند و آسیب‌زا؟» «آیا اساساً

آموزش رقابتی برای کودکان می‌تواند سالم و سازنده باشد؟»

در کارگاه‌های آموزشی خود با معلمان کمتر دیده‌ام و شنیده‌ام که معلمی تمام‌قد بایستد و به‌صورت شفاف و رسا بگوید: «رقابت برای کودکان در مدرسه نمی‌تواند

سالم و سازنده باشد، بلکه آسیب‌زاست.» به‌عکس بسیار دیده‌ام و شنیده‌ام که بیشتر معلمان و مربیان ما به رقابت سالم و سازنده به‌جد باور دارند.

به نظرم شایسته است در این ایستگاه لختی درنگ کنیم و بپرسیم: «این الگوی آموزش رقابتی چه نسبتی با عدالت و برابری و حقوق و کرامت ذاتی کودک دارد؟» من با احتیاط وارد این وادی می‌شوم و امیدوارم اصحاب علوم تربیتی ما نیز در این وادی کمی درنگ کنند و دغدغه‌مندانه زوایای پیدا و پنهان

این الگوی آموزشی را از منظر کرامت و حقوق کودک نقد و تحلیل کنند. بی‌شک الگو و ابرانگاره (پارادایم) آموزش رقابتی برای پیشرفت تحصیلی کودکان می‌تواند موفقیت‌هایی در پی داشته باشد؛ اما مسئله مهم و حیاتی این است که در میان الگوهای تربیتی، کدام الگو در صحنه عمل برای کودکان سالم‌تر و سازنده‌تر و انسانی‌تر است. البته همه این را می‌دانیم که در علوم انسانی و نیز علوم تربیتی‌ای

که زیرمجموعه علوم انسانی است، نمی‌توان گزاره‌های قطعی مثل گزاره‌های علوم ریاضی و علوم دقیقه داشت و اختلاف نظر طبیعی است؛ لذا ما سازوکار معرفتی قطعی برای قانع‌کردن همدیگر نداریم.

من از میان دو الگوی آموزش رقابتی و الگوی همکاری، الگوی آموزش همکاری را برای کودکان سالم‌تر و انسانی‌تر می‌دانم، با آسیب‌های کمتر؛ چراکه باور دارم الگوی آموزش رقابتی برای روح و روان کودکان، به‌خصوص در دوره ابتدایی، می‌تواند آسیب‌های دیرپایی به‌دنبال داشته باشد. در ادامه بحث این موضوع را اندکی بیشتر می‌کاویم. در کلاس درسی که آموزش رقابتی،

**چراکه باور دارم الگوی آموزش رقابتی برای روح و روان کودکان، به‌خصوص در دوره ابتدایی، می‌تواند آسیب‌های دیرپایی به‌دنبال داشته باشد.**

**همه‌ذی‌نفعان آموزش و پرورش، با اهداف و منافع متعارض، گرد کودکان ما با این الگوی آموزشی حلقه زده‌اند. البته در این همه‌مهمه و غوغا صدا به صدا نمی‌رسد و طبیعی است که پرسیدن از حال کودک در مدرسه خلاف عادت به نظر می‌رسد.**



**مسئله مهم در این میانه آن است که از نگاه معلم، کودکی که تلاش بیشتری می‌کند و موفق‌تر است، استحقاق توجه و تشویق و ستایش بیشتری دارد و برعکس، آن کودکی که تلاش کمتری می‌کند، استحقاق توجه و تشویق و ستایش کمتری دارد.**

حرف اول و آخر را می‌زند، طبیعی است که کم‌کم کار به انواع مقایسه‌ها بین دانش‌آموزان منجر می‌شود و بعضی را در چشم معلم فراتر و بالاتر

می‌نشانند و بعضی را فروتر و پایین‌تر. در این فرایند همواره این استعداد وجود دارد که آرام‌آرام بعضی از دانش‌آموزان، نورچشمی و سوگلی معلم شوند و بعضی به تدریج از چشم و دل معلم بیفتند. مسئله مهم در این میانه آن است که از نگاه معلم، کودکی که تلاش بیشتری می‌کند و موفق‌تر است، استحقاق توجه و تشویق و ستایش بیشتری دارد و برعکس، آن کودکی که تلاش کمتری می‌کند، استحقاق توجه و تشویق و ستایش کمتری دارد.

مسئله بغرنج این است که وقتی این منطق معلم را از نگاه کودک می‌بینیم، ممکن است برایش نه قابل فهم باشد و نه به طریق اولی قابل هضم، در حالی که این منطق شاید برای یک دانشجو قابل فهم و هضم باشد، منطقی که برای کودک بعید است!

کودکان در برابر فراز و فرود این الگوی آموزش رقابتی و آسیب‌های آن، حساس و شکننده‌اند؛ چرا که در برابر امواج آن نه قدرت دفاع دارند و نه سازوکار جبران؛ اما مسئله این است که چرا نسبت به این الگوی آموزشی و پدیده نورچشمی در کلاس و آسیب‌های آن و آسیب‌هایی از این جنس، کمتر حساسیت وجود دارد؟! در سال‌های گذشته با دانشجویان در مورد مسائل آموزش و پرورش خیلی به بحث و گفت‌وگو نشسته‌ام. بیشتر اوقات، در روز اول نیم‌سال تحصیلی از آنان می‌خواهم ده مسئله‌ای را که در مدرسه بیشتر با آن‌ها دست و پنجه نرم کرده‌اند و آزارشان داده است، و آزارشان بنویسند؛ ولی آن‌ها کمتر به موضوع رقابت و نورچشمی بودن

**کودکان در برابر فراز و فرود این الگوی آموزش رقابتی و آسیب‌های آن، حساس و شکننده‌اند؛ چرا که در برابر امواج آن نه قدرت دفاع دارند و نه سازوکار جبران؛**

**از همه تأمل برانگیزتر این است که بعضی از دانشجویان که خود در مدرسه نورچشمی بودند، صادقانه اعتراف می‌کنند که نورچشمی بودن برای آن‌ها نیز همراه با استرس و دلهره بوده است. آن‌ها هم همیشه نگران بودند که مبادا آن موقعیت را از دست بدهند و از چشم معلم بیفتند.**

در کلاس اشاره می‌کنند. از آنان درباره رقابت در کف کلاس می‌پرسم، بیشترشان پاسخ می‌دهند که با رقابت سالم و سازنده موافق‌اند.

در این احوال خودم همیشه سعی می‌کنم فقط گفت‌وگو را مدیریت کنم و از اظهارنظر، له و علیه، می‌پرهیزم. وقتی گفت‌وگو را سوق می‌دهم به بحث از نورچشمی در کلاس، بحث جدی‌تر می‌شود و گفت‌وگو بالا

می‌گیرد. سخن به خاطرات تلخ و شیرین در این موضوع کشیده می‌شود. بیان خاطرات با اشک‌ها و لبخندها به تدریج همه را وارد گفت‌وگو می‌کند و از ابعاد گوناگون آن پرده بر می‌دارد. چون نورچشمی‌ها در کلاس بیشتر اوقات بیش از چند دانش‌آموز نیستند؛ اما با وجود آن‌ها، خواهی‌نخواهی بچه‌های دیگر از مرکز توجه معلم دور می‌شوند، همراه با مقایسه‌های پیدا و پنهان و سرزنش‌آمیز و در سطوح عمیق‌تر، حتی مقایسه‌های تحقیرآمیز. این مقایسه‌ها تآلمات و آسیب‌های روحی دیرپا و جبران‌ناپذیری برای دانش‌آموزان دارد. در مواردی شاهد بوده‌ام که آن خاطره نورچشمی و مقایسه تحقیرآمیز چنان برای دانشجویان تلخ و دردناک بوده است که آن‌ها بعد از سال‌ها، هنگام بیان آن خاطره، در بغض فرو می‌روند و زبانشان نمی‌چرخد و نمی‌توانند به سخنشان ادامه دهند. از همه تأمل برانگیزتر این است که بعضی از دانشجویان که خود در مدرسه نورچشمی بودند، صادقانه اعتراف می‌کنند که نورچشمی بودن برای آن‌ها نیز همراه با استرس و دلهره بوده است. آن‌ها هم همیشه نگران بودند که مبادا آن موقعیت را از دست بدهند و از چشم معلم بیفتند.

یکی از پیامدهای الگوی آموزش رقابتی و پدیده نورچشمی در کلاس درس و ناکامی‌ها و شکست‌های پی‌درپی گروهی از دانش‌آموزان می‌تواند این باشد که آنان آرام‌آرام عزت نفس و احساس خودبستگی خویش را از دست دهند و وارد چرخه آسیب‌زای درماندگی

**به نظر می‌رسد بعضی از مسائل مدرسه به خاطر تکرار زیاد، برای همه ما عادی شده است. در واقع وقتی الگوی آموزشی ما رقابتی است و تصور می‌شود که این تنها راه پیشرفت دانش‌آموزان است، به طور طبیعی از مسائل و آسیب‌های آن غفلت می‌شود.**

آموخته شده‌ا شوند. شواهد بی‌شماری در دست داریم که نشان می‌دهد دستیابی به نتیجه‌های ضعیف پس از تلاش شخصی برای یادگیری، می‌تواند بر عزت نفس و احساس خودبستگی دانش‌آموزان تأثیر منفی‌پایداری را بر جای گذارد. دانش‌آموزانی که با شکست و تأییدنشدن مداوم روبه‌رو هستند، ممکن است در طول زمان به حالتی از درماندگی

آموخته شده عقب‌نشینی کنند. این امر به طور چشمگیری انگیزه بچه‌ها را برای تلاش بیشتر کاهش می‌دهد. درماندگی آموخته شده وضعیتی است که در آن، فرد در هرگونه تکلیف محوله به هیچ وجه انتظار موفقیت ندارد و احساس می‌کند نمی‌تواند این نتیجه را تغییر دهد (وست وود، پیتر، ۱۳۹۸، روش‌های خردمندانه آموزش و پرورش).

موضوع الگوی آموزش رقابتی از منظر استعداد و هوش و سنخ روانی و هوش‌های چندگانه و موقعیت خانواده کودک و... نیز قابل بررسی و تحلیل است که پرداختن به آن‌ها در حوصله این نوشته نیست. پرسش مهم و روی میز می‌تواند این باشد: «چرا همه ما، اعم از نهاد خانه و مدرسه یا اصحاب علوم تربیتی، کمابیش از این جنس مسائل مدرسه غافلیم؟» به نظر می‌رسد بعضی از مسائل مدرسه به خاطر تکرار زیاد، برای همه ما عادی شده است. در واقع وقتی الگوی آموزشی ما رقابتی است و تصور می‌شود که این تنها راه پیشرفت دانش‌آموزان است، به طور طبیعی از مسائل و آسیب‌های آن غفلت می‌شود. به نظرم شایسته است این الگوی آموزشی در مدرسه‌های ما و مسائل آن، در ابعاد گوناگون به خصوص روان‌شناسی تربیتی و حقوق کودک، بازناندیشی و تحلیل شود. برای اینکه بتوان مسائل و آسیب‌های این الگوی آموزشی را مجدداً رصد و تحلیل کرد، ما به نگاه و رویکرد نوینی در امر خطیر تربیت نیاز داریم. □

1. Learned Helplessness